

مسیحیت انقلابی

فریدریش انگلس و آؤفهبونگ دین

رولند بؤر



ترجمه و تحشیه از هادی خردمندپور

توضیح به خوانندگان

- الگوی ارجاع به مکتوبات انگلس و مارکس چنین است:
 نام نویسنده [در صورت لزوم]، عنوان اثر (سال اتمام نگارش آن)،
 مجموعه آثار شماره جلد: صفحه اول - صفحه آخر، صفحه مرجوع.
 منظور از مجموعه آثار Marx and Engels, *Collected Works* (نشانه اختصاری: MECW،
 ۵۰ جلد؛ مسکو: پروگرس، ۱۹۷۵-۲۰۰۴) است؛ نسخه پورتابل کلیه جلد‌های این
 مجموعه را در goo.gl/ZdSDyZ میتوان خواند و یا دانلود کرد. در دو حاشیه از آثار مارکس و
 انگلس نقل شده؛ منظور Marx-Engels-Werke (نشانه اختصاری: MEW، ۴۳ جلد در
 ۴۵ مجلد؛ برلین شرقی: انتشارات دیتس، ۱۹۵۶-۱۹۹۰) است.
- در حد اطلاعاتم مشخصات ترجمه‌های فارسی آثار مرجوع را نوشته‌ام و اگر عنوان
 منتخبم عین عنوان ترجمه فارسی بود از تکرار پرهیخته‌ام. به ترجمه فارسی آنتی دورینگ
 و مقدمه «مبارزات طبقاتی در فرانسه» دسترس نداشتیم. در این دو فقره (حواشی ۷ و ۱۶)
 لاجرم به ذکر شماره صفحات مرجوع مجموعه آثار اکتفا شد.
- افزوده‌ها در میان [] آمده است. در عین حال برای خود کمی آزادی در ترجمه قائل
 شده‌ام؛ مثلاً local church به «کلیسای قدیس آنسگاریوس برمن» ترجمه شده است نه
 کلیسای محلی یا امثال آن و در ترجمه عبارت already in his early twenties معادل «از
 همان اوائل سومین دهه عمرش» ترجیح داده شده است. باقی موارد را در مطابقت ترجمه
 با متن انگلیسی میتوان یافت. از همه مهمتر ambivalence است که به خصلت یانوسی
 ترجمه شده. گویا انگلس هرگز از ambivalence یا واژه دیگری که چنین معنایی افاده
 کند استفاده نکرده باشد. بهرحال بؤر درست میگوید که انگلس مسیحیت را واجد
 ambivalence، دوسویه، ارتجاعی-انقلابی میدانسته است. نکته ناگفته مقاله حاضر که به
 نظرم بسیار مهم آمده عقیده انگلس درباره شباهت ظاهری و تفاوت باطنی این
 ambivalence خاص با دورویی (hypocrisy) است. او در بیست سالگی چند مقاله

کوچک از جمله دو خطبه از کروماخر (مجموعه آثار ۲: ۱۲۱-۱۲۲) نوشت و از «طبع شگفت‌انگیز» آن واعظ سخن گفت. کروماخر ذاتاً ambivalent بوده است؛ نه به این معنا که دمدمی مزاج باشد بلکه ambivalence مسیحیت در طبع او مؤکد شده بود. او همزمان هم مرتجع بود هم انقلابی (نک حواشی ۵ و ۶) و در عین حال ذره‌ای دورو نبود. مسلماً این سخن به معنای نفی امکان دورویی مؤمنان مسیحی نیست. نکته اساسی همان شباهت ظاهری در عین تفاوت باطنی یا ذاتی است. کوشیدم معادلی بیابم که متضمن وجود دو رو باشد و در عین حال با دورویی فرق داشته باشد. عجالتاً بهتر از معادل مذکور نیافتم. قاعدتاً لزومی به ارائه توضیح درباره یانوس (Janus) و جایگاه او در میان خدایان و اسطوره‌های رومی نیست؛ هست؟

- نادرستیها و افتادگیهای متن اصلی (در حدی که به ترجمه مربوط بود) تصحیح شد.
- شماره سالها و صفحه‌ها را باید مطابق جهت خط خواند.
- ترجمه مسیحیت انقلابی: فریدریش انگلس و آؤفهبونگ دین از روی متن مندرج در goo.gl/kgZEy9 انجام گرفته است.
- تمام مباحث مقاله حاضر و مقاله مذکور در حاشیه ۱ اجمالی است از کتاب عالی نقد زمین (*Criticism of Earth*)؛ کتابی است مستقل که ضمناً جلد ۴ مجموعه پنج جلدی درباره مارکسیسم و تتولوژی (*On Marxism and Theology*) رولند بؤر است. هر ۵ جلد را بریل جزو «سلسله کتب ماتریالیسم تاریخی» منتشر کرده است. خواننده جدی و علاقمند به بحث رابطه مارکسیسم و الهیات از مطالعه این پژوهش عظیم و عالی نباید چشم پوشد.

هادی خردمندپور

۱۷/۱۱/۲۸

مصادف با یکصد و نود و هفتمین

سالروز تولد فریدریش انگلس

از فریدریش انگلس ارجی که به پاس آثار ممتازش در سنت سوسیالیستی سزاوار اوست غالباً دریغ کرده‌اند، دیگر چه رسد به تصدیق ارج او در مباحث مربوط به کتاب مقدس و تتولوژی. من بیشتر اوقات سال در چین کار می‌کنم و در آنجا این اهمال در حق انگلس همانقدر رایج است که در مارکسیسم غربی. به امید آنکه در راه اعادهٔ حیثیت از انگلس گامی برداشته باشم می‌خواهم به بررسی موضوعی بپردازم که میتوان به **آؤفهبونگ** دین بر دست انگلس تعبیرش کرد؛ لفظ ترجمه‌ناپذیر **آؤفهبونگ** (*Aufhebung*) را هم معادل «اتمام همگام با دگردیسی» یا «تکمیل همزمان با تبدیل به صورتهای نو» تلقی می‌کنم.

در یکی از مطالب سابقم که در اینترنت منتشر شده است، نوشتم که میشود در [طرز] استفادهٔ مارکس از مفهوم **فتیش** (*fetish*) هستهٔ **آؤفهبونگ** او را از دین پیدا کرد.^۱ تلقی انگلس از ماهیت **آؤفهبونگ** [با تلقی مارکس] کمی فرق میکرد. البته طرح مسئلهٔ فرق تلقیهای آن دو به این شیوه ممکن است چنین القاء کند که هر کدام به راه خود رفت و افکارش ربطی به آن دیگری نداشت. اصلاً چنین نبوده است. کمابیش تمامی کارهای فکری آن دو نوعی پروژهٔ مشترک بود. پیوسته مکاتبه میکردند و از روزی که انگلس [از منچستر] به لندن اسباب کشید هر بعدازظهر یکدیگر را به قصد گفتگو ملاقات میکردند. در اتاق مطالعهٔ مارکس (در خانهٔ واقع در محلهٔ مودنا ویلاس) ضربدری بالا و پایین میرفتند، طوری که در وسط اتاق به هم میرسیدند. انگلس پیش را چاق میکرد و مارکس سیگار برگش را روشن و هر دو ساعتها

صرف مباحثه و مناظره و بذله‌گویی میکردند. بنابراین مارکس از افکار انگلس آگاهی تام داشت و پیشنهادهای و انتقادهایش را به اقتضای وقت به او میگفت؛ انگلس هم شریک افکار و رهنمای مارکس بود.^۲

با در نظر داشتن این واقعیت، حال برویم سراغ پرسشمان: تلقی انگلس از آؤفهبونگ دین چه بود؟ پاسخ هم ساده است هم شگفت‌انگیز: دین (و منظور انگلس مسیحیت بود) قابلیت تبدیل به جنبش انقلابی دارد. ببینیم او در اتخاذ این موضع که برآستی پروژه سراسر عمرش بود چگونه عمل کرد. انگلس نقاد در ایام کودکی مسیحی مؤمنی بود. خانواده‌اش پیرو یکی از فرقه‌های مذهب پروتستان یعنی کالونیسیم بود. مادرش که اصلاً هلندی‌تبار بود؛ یعنی اهل همان کشوری که کالونیسیم در شمال آن بشدت رواج داشت. انگلس مسیحی مؤمن و در ضمن آدمی نقاد بود. او در البرفلد (بخشی از شهر دوقلوی ووپرتال) دورویهای پرشمار همشهریان خود را به چشم دید.^۳ پارسامنشی شدید آنان توأم بود با بهره‌کشی سبانه از کارگران تهیدست و تحقیر آنان بخاطر بینوایی و بدبختی. در حین تلاوت کتاب مقدس، درباب شیوه‌های جدید کسب سود تدبّر مینمودند و همه وسایل را برای رسیدن به این هدف مجاز میدانستند.

انگلس تیزهوش از نخستین روزهای جوانی به مطالعه جدیدترین مباحث دو حوزه فلسفه و نقد و بررسی کتاب مقدس پرداخت. اساس «ایمان ووپرتالی» او در پی این مطالعات متزلزل شد؛ به روی او و دوستان صمیم مؤمنش (مخصوصاً ویلهلم و فردریش گریر) افقهای نو گشوده شد و با مباحثه‌های نو

آشنا گشتند. کتاب مقدس و تتولوژی و فلسفه موضوع اصلی مباحثه‌های آنان بود و انگلس در ضمن این مباحثه‌ها اندک اندک - و با اندوه بسیار - متوجه شد که ایمان خود را بتدریج از دست داده است.

توجه انگلس در همان ایام به خصلت یانوسی مسیحیت جلب شد. مسیحیت هم می‌تواند بشدت ارتجاعی و دشمن اکتشافات جدید علمی و فلسفی و مخالف تغییرات سیاسی و مدافع وضع موجود باشد و هم می‌تواند همین قدرتهای سیاسی [حافظ وضع موجود] را به شیوه‌ای انقلابی به مبارزه طلبد. انگلس نخستین بار در ملاحظاته‌ش درباره‌ی جناب کشیش فردریش ویلهلم کروماخر، واعظ شهیر [اهل البرفلد] و سرپرست کلیسای قدیس آنسگار یوس برمن (که سرانجام قاضی دینی پوتسدام شد) کوشید این بصیرت را تدوین کند.^۴ کروماخر در برخی از خطبه‌هایش البته از بعضی مواضع مضحك و ابلهانه‌ی مسیحی دفاع میکرد^۵ اما در عین حال به اهل زور و زر دنیا حمله میکرد و آنان را منفور خدا میدانست. به عقیده‌ی انگلس اگر کروماخر فقط يك قدم دیگر به جلو میرفت و زبان به انتقاد بی‌پرده از حکومت پروس باز میکرد، میشد او را دیندار انقلابی تمام عیاری دانست. راست آنکه کروماخر در روزگار جوانی دقیقاً چنین آتش‌پاره‌ای بود.^۶

بصیرت انگلس در خصوص خصلت یانوسی سیاست مسیحیت در طی سالهای بعد پخته‌تر شد. از يك طرف در نوشته‌های او میتوان باسانی اظهاراتی درباره‌ی مؤلفه‌های مذموم و ارتجاعی دین پیدا کرد. به نوشته‌ی وی، دین منشأ تحمیق و

۷
نیرنگ است. گاه مبارزه او در راه پیروزی کمونیسم به مبارزه با آثار شر و زیانبار دین تبدیل میشود.^۷ در عین حال او بارها از پتانسیل انقلابی مسیحیت تمجید میکند. از همان اوائل سومین دههٔ عمرش دربارهٔ چیزی مینویسد که صرفاً میتوان «سنت مسیحیت انقلابی» نامیدش و اشخاصی همچون توماس مونتسر^۸ و اتین کابه^۹ و ویلهلم وایتلینگ^{۱۰} رهبرانش بوده‌اند.^{۱۱} این نخستین بار بود که انگلس از این سنت انقلابی سخن میگفت. این سنت یکی از مؤلفه‌های اساسی آثار بعدی او و همچنین پژوهش مفصل کارل کائوتسکی^{۱۲} شد. انگلس در طی سالهای بعد برای بسط بیشتر استدلال خود شروع کرد به پژوهش دربارهٔ انقلاب دهقانان آلمانی در سدهٔ شانزدهم^{۱۳} که رهبرش توماس مونتسر بود و محرک مستقیمش تتولوژی مسیحی یا به عبارت مرجح، کتاب مقدس.

بهرحال تا این موقع انگلس هنوز داشت خود را برای [ارائه] استدلال اصلیش [دربارهٔ مسیحیت] آماده میکرد. او [تا اوائل دههٔ هشتاد] چهل سال از عمرش را صرف فکر دربارهٔ این موضوع کرده بود^{۱۴} اما حرف آخرش را تا اندک زمانی پیش از مرگش در ۱۸۹۵ نزد. حرف آخرش این بود که به راه انداختن مسیحیت [کوششی] بوده است برای انقلاب در دو عرصهٔ دین و سیاست.^{۱۵} این حرف مثل بمب صدا کرد؛ هم با نظر سوسیالیستها که به دین بدگمان و از گرایشهای ارتجاعی آن دلخور بودند مخالف بود، هم با نظر مراجع کلیسا که سرسختانه بر نجابت و لطافت طبع عیسی و پرهیزکاری و خداترسی مؤمنان دوران صدر مسیحیت تأکید میکردند. استدلال انگلس سه پایه داشت:

(۱) دهقانان، بردگان، بیکاران تهیدست ساکن شهرها، در يك كلام فقيران و استثمارشدگان نخستين کسانی بودند که مجذوب مسيحيت و پيرو آن شدند.

(۲) جنبش کمونيسم انقلابی که انگلس به آن ملتزم بود و مسيحيت اولیه مشخصه‌های همسان بسیاری دارند، مثلاً سکتاریسم، کشمکشهای [داخلی]، کمبود منابع مالی، وجود رسولان دروغين.

(۳) مسيحيت سرانجام بر امپراتوری روم غالب شد.

میتوان با برخی از ابعاد استدلال انگلس مخالف بود. بهرحال اصل حرف من این است که انگلس هیچ فرصتی برای بسط و تشریح استدلال خود نیافت. در همان سال که درگذشت اثری نوشت و موضع خود را چنین جمعبندی کرد:

اکنون قریب ۱۶۰۰ سال از روزگاری سپری شده است که يك حزب برانداز خطرناك در امپراتوری روم به همین شکل [حزب کارگران در امپراتوری آلمان] آشوب برپا میکرد. این حزب دین و کلیه بنیادهای دولت را برانداخت؛ این را که خواست قیصر همان قانون اعلی است صریحاً رد کرد؛ [عین طبقه کارگر] بیوطن بود، بین‌المللی بود؛ [عرصه فعالیت] خود را به سراسر قلمرو امپراتوری از گالیا تا آسیا و به فراسوی مرزهای آن گسترش داده بود. این حزب زیر زمین نقب زده

و مدتی مدید پنهان بود اما در طول زمان خود را چنان نیرومند نگهداشته بود تا [در موعد مناسب بیرون آید و] در روز روشن مقابل چشم همگان گام بردارد. این حزب برانداز که به نام مسیحیت مشهور است...^{۱۶}

این **آؤفهبونگ** دین شاید به اندازه آن که در آثار مارکس شاهدیم پیچیده نباشد اما تاکنون به همان اندازه نافذ و مؤثر بوده است. نه فقط در کار مارکسیستهای بعدی تأثیر کرد^{۱۷} و حتی به خط مشی بعضی از جنبشهای سوسیالیست (مخصوصاً بین الملل دوم) تبدیل شد، در طرز فکر کسانی که در عرصهٔ تئولوژی و بررسی کتاب مقدس کار میکنند و تا به امروز درگیر بحث دربارهٔ آن موضوعات هستند هم تأثیری ماندگار کرد. باری، خوش دارم این مقاله را با نکتهٔ بفهمی نفهمی متفاوتی خاتمه دهم: آیا مارکس از استدلال انگلس اطلاع داشت و اصلاً قبولش کرد؟ از ملاحظات مختلف او پیداست که اطلاع داشته و قبولش کرده است. ذکر يك نمونه کفایت میکند: مارکس آزاری که [دولتهای اروپایی] بر اعضای «انجمن بین المللی کارگران» روا میدارند همانند آزاری میدانند که امپراتوری روم بر نخستین مسیحیان روا میداشت. آنهمه حبس و شکنجه موجب بقای امپراتوری نگشت؛ حبس و شکنجهٔ فعالان جنبشهای کارگری هم موجب بقای کاپیتالیسم نخواهد گشت.^{۱۸}

حواشی

۱. رولند بؤر، فیش: کارل مارکس و آؤفهونگ دین (goo.gl/64ZVHz)
۲. ایک نمونه از رابطهٔ مارکس و «شريك افکار و رهنمای» او به استناد مکاتبات ایشان: در روز ۵۹/۱۱/۲۴ منشأ انواع منتشر و کلیهٔ ۱۲۵۰ نسخهٔ آن در همان روز فروخته شد. یکی را انگلس خرید و در ۵۹/۱۲/۱۱ به مارکس خبر داد که مشغول مطالعهٔ «کتاب خارق‌العادهٔ داروین» است و از او خواست حتماً سر فرصت بخواندش. يك سال بعد مارکس خواندش و در ۶۰/۱۲/۱۹ ذوق‌زده به انگلس نوشت «بنیاد طبیعت‌شناختی دیدگاه ما در همین کتاب مندرج است». بعدها کتابی خواند که بحثش را دربارهٔ تأثیر خاک در تکامل نژادها بسیار پسندید و بهتر از بحث داروین پنداشت اما میدانست که به اندازهٔ انگلس علوم طبیعی بلد نیست. در ۶۶/۸/۷ نظرش را دربارهٔ آن نوشت و از انگلس خواست نظر بدهد. کتاب به نظر او مطلقاً بی‌ارزش آمد (۶۶/۱۰/۲). مارکس نوشت که مطلبی دیگر دربارهٔ بی‌ارزشی آن خوانده اما قانع نشده است (۶۶/۱۰/۳). انگلس در ۶۶/۱۰/۵ ضعفهای استدلالی کتاب را بیشتر توضیح داد، مارکس هم دور آن را برای همیشه خط کشید. ترجمهٔ این نامه‌ها در مجموعهٔ آثار ۴۰-۴۲ هست. ناگفته پیداست این تلقی ضد تلقی امثال ترل کارور (Terrell Carver) است که «رابطهٔ فکری مارکس و انگلس» را «رابطهٔ حضرت مرشد و شارح [آثار حضرت مرشد]» میدانند. عبارات میان «» از ص ۸۷ کتاب *Engels* کارور (چاپ یکم: ۱۹۸۱؛ انتشارات دانشگاه آکسفرد، ۲۰۰۳) نقل شد. دربارهٔ سعی در کاستن از اعتبار انگلس، این «سرگرمی رایج چپ آکادمیک» (یا سعی جدی راست چپ‌نما؟) رک جان فاستر، بازگشت انگلس، ترجمهٔ مهرداد امامی (goo.gl/GXsKVQ).
۳. مخصوصاً نك انگلس، نامه‌هایی از ووپرتال (۱۸۳۹)، مجموعهٔ آثار ۲: ۷-۲۵.
۴. انگلس دربارهٔ برخی عبارات خطبه‌های کروماخر نوشته است که «او از تباین ولخرجی اهل زمین با فقر مسیح یا نخوت امیران دنیا با شوکت خدا سخن میگوید. ذکر کوشش سابق او در دماغوژی در اینجا هم بسیار شایع است و چنانچه با الفاظی

چنین کلی سخن نمیگفت حکومت اینطور ساکت نماند» (نامه‌هایی از ووپرتال، ۱۵). [یضاً نك انگلس، از البرفلد (۱۸۳۹)، مجموعه آثار ۲: ۳۰-۳۱].

۵. [محض نمونه نك انگلس، خطبه کروماخر درباره «صحیفه یوشع» (۱۸۳۹)، مجموعه آثار ۲: ۲۹؛ راسیونالیسم و پیتسم (۱۸۴۰)، مجموعه آثار ۲: ۱۲۶-۱۲۸].

۶. انگلس، نامه‌هایی از ووپرتال، ۱۳: «او در ایام تحصیل به دماغ‌گوزی در انجمن‌های دبیرستانی و تصنیف سرودهای آزادیخواهانه مشغول بود؛ در فستیوال وارتبورگ (*) هنوز هم بر سر منبر از آن ایام بی‌پروایی یا از به قول خودش زمانی که هنوز در میان حثیان و کنعانیان (+) یعنی یاغیان و طاغیان] بوده است بسیار یاد میکند».

(*) «پس از کنگره وین (۱۸۱۴-۱۸۱۵) بسیاری از اعضای انجمن‌های دانش‌آموزی که در ایام مبارزه با حاکمان دست‌نشانده ناپلئون ایجاد شده بود، در مقابل ارتجاع زمینداران سلطنت طلب علم مخالفت برافراشتند و صلاهی اتحاد آلمان را سر دادند. دانش‌آموزان آلمانی در ۱۷-۱۸ اکتبر ۱۸۱۷ فستیوال وارتبورگ (Wartburgfest) را برای بزرگداشت سیصد سالگی نهضت اصلاح دین و نیز چهارمین سالروز نبرد لایپتسیک برگزار کردند. فستیوال به تظاهرات بر ضد رژیم مترنیخ بدل شد. کنفرانس وزرای دول عالیة آلمانی در ۱۸۱۹ در کارلزباد دانش‌آموزان مخالف و سایر روشنفکران دگراندیش را به دماغ‌گوزی متهم کرد» (مجموعه آثار ۲: ۵۹۲ ح ۹). «این فستیوال نخستین صف‌آرایی ملی بورژوازی برای مقابله با امرای خودکامه و مرتجع آلمان و دفاع از وحدت و آزادی بود» (آثار مارکس و انگلس ۱: ۶۱۱ ح ۱۷۶).

(+) [دو قوم قدیمی که در هزاره دوم قم فرمانروای بخش‌هایی از بین‌النهرین و سوریه و آسیای صغیر بودند و نامشان مکرر در عهد عتیق آمده است. حثیان یعنی فرزندان حث و کنعانیان یعنی فرزندان کنعان و نسب این دو بر طبق باب دهم سفر پیدایش چنین است: حث پسر کنعان و کنعان پسر حام و حام پسر نوح. یضاً رك دائرةالمعارف فارسی ۱: ۸۳۲، ذیل حثیها].

۷. يك نمونه: «ما نیز بر دورویی وضع مسیحی فعلی دنیا یورش میبریم؛ هر چه باشد، نبرد با این دورویی و آزاد کردن خود و دنیا از چنگال آن یگانه مشغله امروز ماست» (وضع انگلستان: مروری بر کتاب «گذشته و حال» تامس کارلایل (۱۸۴۴)، مجموعه آثار

۳: ۴۴۴-۴۶۸، ۴۶۲؛ ایضاً نك وضع انگلستان: قرن هجده (۱۸۴۴)، مجموعه آثار ۳: ۴۶۹-۴۸۸، ۴۶۹-۴۷۶، ۴۸۶؛ وضع انگلستان: قانون اساسی (۱۸۴۴)، مجموعه آثار ۳: ۴۸۹-۵۱۳، ۵۰۱-۵۰۴، ۵۱۰، ۵۱۲؛ آنتی دورینگ (۱۸۷۸)، مجموعه آثار ۲۵: ۳-۳۰۹ [= ترجمه آرش پیشاهنگ (جامی، ۱۳۸۳)]، ۱۶، ۲۲، ۲۶، ۴۰-۴۱، ۶۲، ۶۷-۶۸، ۷۹، ۸۶، ۹۳-۹۹، ۱۲۵-۱۲۶، ۱۳۰، ۱۴۴، ۲۳۲، ۲۴۴، ۳۰۰-۳۰۴.

۸. [Thomas Münzer (۱۴۸۹-۱۵۲۵)]: کشیش آناباتیست، طرفدار پرشور فقرا، رهبر جناح پله بین نهضت اصلاح دین. پس از حمایت لوتر از اشراف و ثروتمندان در ۱۵۱۹ رفاقتش را با او بهم زد. در ایام «جنگ دهقانان» رهبر قیام در تورینگن بود. در نزدیکی مولهاوزن شکست خورد و دستگیر شد. گردنش را زدند. آرمانش برپایی نوعی جامعه کمونیستی مبتنی بر ساده زیستی بود. انگلس در جنگ دهقانان آلمانی (نك حاشیه ۱۳) به او بسیار پرداخته است.]

۹. [Etienne Cabet (۱۷۸۸-۱۸۵۶)]: نویسنده فرانسوی. نماینده مجلس شد اما به دلیل انتقاد شدید از رژیم به انگلستان تبعیدش کردند (۱۸۳۴-۱۸۳۹). در آنجا آراء رابرت اوون (Owen) را پذیرفت. نظریات خود را در سفر به ایکاری (*Voyage en Icarie*) اعلام کرد. این کتاب بسیار مشهور شد و کابه پیروان بسیار گرد آورد. در اواخر دهه چهل چند کمون در امریکا بر مبنای نظریات او برپا کردند که برخی تا اواخر سده نوزدهم نیز باقی بود.]

۱۰. [Wilhelm Christian Weitling (۱۸۰۸-۱۸۷۱)]: خیاط و از اولین رهبران جنبش پرولتاریای آلمانی و تئوریسین مهم سوسیالیسم اوتوپیستی و نویسنده کتابهای متعدد از جمله انجیل گنهکار تهیدست و انسانیت و کمونیستها در سوئیس و اشعار زندان].

۱۱. انگلس، پیشرفت اصلاحات اجتماعی در بخش زمینلاد اروپا (۱۸۴۳)، مجموعه آثار ۳: ۳۹۲-۴۰۸.

۱۲. برای مطالعه کتاب پیشگامان سوسیالیسم جدید کائوتسکی که جلد سومش با کمک پل لافارگ نوشته شده است رك

Karl Kautsky, *Vorläufer des neueren Sozialismus* (1895-1922), I: *Kommunistische Bewegungen im Mittelalter* (gutenberg.spiegel.de/buch-9106/1); II: *Der Kommunismus in*

der deutschen Reformation (gutenberg.spiegel.de/buch-9128/); III: Die beiden ersten grossen Utopisten (gutenberg.spiegel.de/buch-9129/)

ایضاً نك مقاله من درباره این کتاب که در شماره يك مجله اینترنتی Chiasma منتشر شد و نسخه پورتابل آن را میتوان از ir.lib.uwo.ca/chiasmaasiteforthought/vol1/iss1/8/ گرفت.

۱۳. انگلس، جنگ دهقانان آلمانی (۱۸۵۰)، مجموعه آثار ۱۰: ۳۹۷-۴۸۲ [= جنگهای دهقانی در آلمان، ترجمه؟ (انتشارات ستیغ، ۱۳۵۲)].

۱۴. انگلس، برونو باؤئر و دوره صدر مسیحیت (۱۸۸۲)، مجموعه آثار ۲۴: ۴۲۷-۴۳۵ [= برونو بائر و مسیحیت اولیه، ترجمه هوشنگ صداقت و پرویز کمالی، اندیشه رهائی (نشریه خارج از کشور سازمان وحدت کمونیستی)، شماره ۲ (مهر ۱۳۶۳)، ۱۶۷-۱۸۹]: کتاب مکاشفه (۱۸۸۳)، مجموعه آثار ۲۶: ۱۱۲-۱۱۷ [= ترجمه الف. صارمی و پرویز کمالی، اندیشه رهائی، شماره ۳-۴ (اسفند ۱۳۶۳)، ۲۹۴-۳۱۹].

۱۵. انگلس، پژوهشی در تاریخ صدر مسیحیت (۱۸۹۵)، مجموعه آثار ۲۷: ۴۴۵-۴۶۹ [= اداء سهم نسبت به تاریخ مسیحیت اولیه، ترجمه سمن راد و هوشنگ صداقت و پرویز کمالی، اندیشه رهائی، شماره ۱ (اسفند ۱۳۶۲)، ۱۸۰-۲۲۸].

۱۶. انگلس، مقدمه «مبارزات طبقاتی در فرانسه» (۱۸۹۵)، مجموعه آثار ۲۷: ۵۰۶-۵۲۴ [= مقدمه انگلس بر «مبارزه طبقاتی در فرانسه» و دو مقاله دیگر [از مارکس و لوکاج]، ترجمه؟ (شباهنگ، ۱۳۵۸)، ۵۲۳. انگلس از نخستین مسیحیان ایرادهایی هم گرفته است، مخصوصاً از اینکه مایل بودند توجهشان را صرف رستگاری اخروی کنند اما از این واقعیت البته آگاهی تام داشت که مسیحیت مطالباتی دنیوی نیز داشته است. [این را نیز باید افزود که ترجمه حاضر از لحاظ نحوه بیان مطلب، بویژه در خصوص جمله یکی مانده به آخر (= این حزب زیر زمین ... گام بردارد) با ترجمه انگلیسی فرقهایی دارد. این است سخن انگلس که در چاپ نخست نیز از تیغ سانسور سرکردگان اپورتونیست حزب سوسیال دموکرات آلمان، لیکنشت و کائوتسکی، در امان مانده و با متن کامل مندرج در آثار مارکس و انگلس ۷: ۵۲۶ = ۵۲۶:۲۲ یکی است:

Karl Marx, *Die Klassenkämpfe in Frankreich 1848 bis 1850*, mit Einleitung von Friedrich Engels (Verlag der Expedition des „Vorwärts“, 1895) 18: Es sind nun fast aufs Jahr 1600 Jahre, da wirtschaftete im römischen Reich ebenfalls eine gefährliche Umsturzpartei. Sie untergrub die Religion und alle

Grundlagen des Staates; sie leugnete geradezu, daß des Kaisers Wille das höchste Gesetz, sie war vaterlandslos, international, sie breitete sich aus über alle Reichslande von Gallien bis Asien und über die Reichsgrenzen hinaus. Sie hatte lange unterirdisch, im verborgenen gewühlt; sie hielt sich aber schon seit längerer Zeit stark genug, offen ans Licht zu treten. Diese Umsturzpartei, die unter dem Namen der Christen bekannt war, usw.]

۱۷. [از جدیدترین نمونه‌های قول به شباهت مسیحیت اولیه و جنبش کمونیستی در کتاب کامنولث مایکل هارت و تونی نگری آمده است. نوشته‌اند که «روشنفکر در عرصه عمل مبارز است و اصلاً اگر می‌خواهد روشنفکر بماند راهی ندارد مگر اینکه در عرصه عمل مبارز باشد. باید ضمن حفظ یکتایی خود با دیگران بجوشد و پروژه تحقیقی مشترک را بیاغازد که غایتش تکوین انبوهه (the multitude) است. به این قرار، روشنفکر نه آن جلو ایستاده است تا پویشهای تاریخ را مشخص کند نه در کنار ایستاده است تا از این پویشها انتقاد کند؛ روشنفکر کاملاً در درون این پویشهاست. امروز کار روشنفکر از بعضی لحاظ مشابه کاری است که پدران کلیسا در نخستین قرون [تکوین] مسیحیت میکردند و البته از بسیاری لحاظ هم با کار اینان از بن فرق دارد. جنبش پدران کلیسا از جهات متعدد جنبشی بود انقلابی در داخل مرزهای يك امپراتوری که فقیران را برای نبرد با قدرت مسلط سازماندهی میکرد و نه فقط مستلزم گسست رادیکال از معرفت و سنتهای پیشینیان بلکه مستلزم ابداع نوعی جدید از اندیشه و عمل بود. ما نیز بایست امروز با ابداع فرهنگی جدید و شیوه زیست جدید برای خروج از مدرنیته کاپیتالیستی راهی بیابیم.»

Michael Hardt and Antonio Negri, *Commonwealth* (Harvard U.P., 2009) 118; cf. Hardt and Negri, *Empire* (Harvard U.P., 2000) 21]

۱۸. مارکس، سخنرانی در هفتمین سالگرد تأسیس بین‌الملل (۱۸۷۱)، مجموعه آثار ۲۲: ۶۳۳-۶۳۴، ۶۳۳ = [مارکس، اسناد بین‌الملل اول، ترجمه مراد فرهادپور و صالح نجفی (نشر هرمس، ۱۳۹۲) ۶۷]: ایضاً نک سخنرانی درباره کنگره لاهه (۱۸۷۲)، مجموعه آثار ۲۳: ۲۵۴-۲۵۶، ۲۵۵ = [اسناد بین‌الملل اول، ۱۳۷]: نامه مورخ ۲۲ فوریه به فردیناند دوملا نوی ون‌هوئیس (۱۸۸۱)، مجموعه آثار ۴۶: ۶۵-۶۷، ۶۷.